جایگاه تذکر قرآنی و افلاطونی در مثنوی معنوی[1]

علیرضا صالحی[2]

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۴/۱۵ ـ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۶/۱۶)

چکیده

واژهٔ تذکر، از واژه‌های کلیدی قرآن کریم و برخوردار از پیشینه‌ای طولانی، در مبانی فلسفی، اخلاقی و عرفانی است. بین مفهوم تذکر در فلسفه و به ویژه آنچه از نظریه تذکر یا مُثُل افلاطونی برداشت می‌شود، با آنچه از حقیقت تذکر در قاموس فرهنگ قرآنی نمود یافته، تفاوت‌های عمده‌ای دیده می‌شود. مثنوی معنوی مولوی، به عنوان یکی از منظومه‌های بلند عرفانی، که تحت تأثیر مستقیم آموزه‌های قرآنی سروده شده، از جمله آثاری است که هم به تشریح مفهوم تذکر افلاطونی پرداخته و هم جلوه‌های متنوعی از تذکرات قرآنی را در خود جای داده و در مقام‌ها و موقعیت‌های مختلف به نحوی زیبا، از آنها بهره برده است. در این مقاله تلاش شده، با تبیّن مفاهیم تذکر در جلوه‌های فلسفی و قرآنی، بازخورد آنها را در عرصه مثنوی معنوی مولوی مورد بررسی قرار گرفته و نگاه عمیق این عارف و اندیشمند بزرگ در زمینه‌های یاد شده واکاوی شود.

کلید واژه‌ها: *تذکر، قرآن، افلاطون، مثنوی معنوی، مثل افلاطون.*

---

۱. این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی: «بررسی و تحلیل جلوه‌های تذکر معنوی در مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین بلخی» می‌باشد، که از سوی معاونت محترم پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب حمایت مالی شده است.

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب؛ Salehi.iau@gmail.com

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

بیان مسأله

تذکر از ریشهٔ «ذکر» و مصدر باب تفعل است که بیشتر اهل لغت، معادل فارسی یادآوری را برای آن برگزیده‌اند. این اصطلاح از منظر فلسفی، ریشه در فلسفه یونانی، و نظریه تـذکر افلاطون دارد که بیشتر به عنوان «مُثُل افلاطونی» شهرت یافته است. تذکر از نگاه افلاطـون یعنی یادآوری داشته‌هایی که فراموش شده‌اند و با آنکه بالفعـل در ذهـن حاضـر نیـستند، انسان می‌تواند دوباره آنها را دریابد. از دیدگاه افلاطون، تمامی دسـتمایه‌هـا در شـناخت، خاطره‌ای است از جهانی پیشین که با خدایان می‌زیسته‌ایم و نظری مستقیم و بدون واسـطه از ایده‌ها (مُثُل) داشته‌ایم. تذکر در فلسفه یونان بر دو رکن مهم اسـتوار اسـت: یکـی آنکـه اساس معرفت یادآوری است و دیگر آنکـه روح جاودانـه اسـت. (دایـرةالمعـارف بـزرگ اسلامی، ۷۰۹). این نظریه مورد توجه بسیاری از فلاسفه و عرفای ایرانی قرار گرفتـه و در آرا و اندیشه‌های آنان تأثیر فراوانی داشته است.

در کنار، این مفهوم، در کتاب شریف قرآن کریم، تذکر جایگـاه ویـژه و برجـسته‌ای پیـدا می‌کند. یکی از نام‌های باشکوه کتاب وحی ذکر است. ذکر و سایرمشتقات اسمی و فعلـی آن مانند تذکر، تذکره، یتذکرون و ... (۱۶۹) بار در مواضع مختلف در قرآن کریم آمده است.

مولوی به عنوان یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های عرفانی و اندیشمندانی که بارقـه‌هـای اندیشه او تا اقصای عالم رسیده است، در سرودن مثنوی معنوی، بیش از هرچیـز تحـت تـأثیر مستقیم آیات وحی و آموزه‌هایی پیامبر اعظم(ص) بوده است. درکنار این، نگاه ویژه او به افکار و آرای متقدمان و بهره‌گیری از اندیشه‌های آنان، از ویژگی‌های برجسته ملای بلخی است.

چگونگی رویارویی مولوی عارف، با تذکر فلسفی افلاطونی و تذکرات قرآنی در ابعاد گونـاگون آن، مسأله‌ای است که در این مقاله تلاش گردیده، پاسخ‌های لازم را بـرای آن فـراهم شـود. دسـت آوردهای این پژوهش می‌تواند ما را در درک هرچه بیـشتر مفـاهیم تـذکر و رویکردهـای یکـی از برجسته‌ترین عارفان و اندیشمندان جهان اسلام، در این عرصه، یاری نماید.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

مروری بر معانی لغوی واژۀ تذکر

ذکر در لغت به معنای حفظ شیء و خلاف نسیان به کار رفته است. (قرشی بنایی، ماده ذکر).

راغب اصفهانی می‌گوید: «ذکر یادآوری است؛ گاهی خیری را به یاد می‌آورید و مراد از آن حالتی است در نفس که انسان به وسیله آن چیزی را که معرفت و شناخت آن را قبلاً حاصل کرده است، حفظ می‌کند. ذکر و یادآوری مانند حفظ کردن است و واژه حفظ به اعتبار به دست آوردن و یا دریافتن چیزی گفته می‌شود؛ ولی ذکر به اعتبار در حضور ذهن و به خاطر آوردن آن است. گاهی نیز ذکر را برای حضور دل و سخن، هر دو به کار می‌برند. از این جهت گفته می‌شود که ذکر دو گونه است:

مکتبی و دیگر زبانی؛ هر یک از این یادآوری‌ها هم دو نوع است. اول: یاد و ذکری که بعد از فراموشی است. دوم: ذکری که پس از فراموشی نیست بلکه برای ادامه حفظ کردن و به خاطر سپردن است (راغب اصفهانی، ماده ذکر).

در برخی از منابع نیز آمده است که اصل واحد این ماده همان تذکر و یادآوری در قبال غفلت است. (مصطفوی، ماده ذکر)

فراهیدی تذکر را در معنی طلب کردن چیزی که از دست رفته (یادآوری) آورده است؛ "التذکر طلب ماقد فات" (فراهیدی، ماده ذکر)

تهانوی اشاره می‌کند که ذکر در نزد اهل سیر و سلوک به حالت خروج از میدان غفلت و داخل شدن در فضای مشاهده اطلاق می‌گردد. (تهانوی، ماده ذکر).

بر پایه آن‌چه گفته شد، ذکر در معنای خاص خود به معنی حضور اشیاء در ذهن و به یادآوردن آنها می‌باشد. دلیل آن‌که به قرآن کریم ذکر گفته می‌شود، این است که، حقایق پنهان از دیدگان خلق از راه کتاب وحی یادآوری و در ذهن مخاطبان ساری و جاری می‌گردد.

ذکر در منابع تفسیری

افزون بر معانی مطرح شده برای واژه‌های ذکر و تذکر در منابع لغوی، برپایۀ برخی آیات، و

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

با رجوع به منابع تفسیری و بررسی دیگر وجوه مجازی و اصطلاحی معنایی این واژه، در متن آیات قرآن کریم، به معانی دیگری دست می‌یابیم که در زیر به مهمترین آنها اشاره می‌گردد.

بسیاری از مفسران کلمه ذکر را از منظر لغوی، به معنای حفظ شیء یا استحضار آن و تذکر را در معنی یادآوری پذیرفته و در تفاسیر خود به کار گرفته‌اند. علامه طباطبایی با پذیرش همین معنا، باور دارد که ظاهراً اصل در ذکر، ذکر قلبی است و چون لفظ، معنا را بر قلب القا می‌کند ،ذکر لفظی هم گفته می‌شود. ذکر به همین اعتبار در قرآن استعمال شده است. در عرف قرآن، اگر ذکر بدون قید باشد، معنایش یاد خدا است. به همین دلیل است که قرآن کریم، وحی نبوت و کتب آسمانی را ذکر خوانده است و آیات شاهد بر این معنا بسیار است. بنابراین، قرآن کریم ذکر است، همچنان که کتاب نوح، صحف ابراهیم، تورات موسی، زبور داوود و انجیل عیسی(ع)، که همه کتاب‌های آسمانی‌اند، نیز ذکرند (الطباطبائی، ۲۵۸/۱۲). ایشان برپایه آیه شریفه «**قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيكمْ ذِكرا رَسُولاً يتْلُوا عَلَيكمْ آياتِ اللَّهِ**؛ همان که خداوند به سوی شما تذکاری فرو فرستاده است؛ پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می‌کند» (الطلاق، ۱۰ و ۱۱). عقیده دارند مراد از ذکر، حضرت محمد(ص) است. اگر ایشان ذکر نامیده شده، چون رسول(ص) وسیله تذکر و یادآور خدا و آیات او است (الطباطبائی، ۳۲۵/۱۹). جناب فیض کاشانی و بسیاری از مفسران دیگر هم از آیه فوق همین معنا را اراده کرده‌اند. (الفیض الکاشانی، ۱۳۷/۳).

شیخ طوسی عقیده دارد که ذکر، ضد سهو است و به همین دلیل علم، ذکر نامیده می‌شود. در واقع،هرعلمی از تذکر و یادآوری حاصل می‌شود. (الطوسی، ۳۸۴/۶)

کلمه «ذکر» گاهی به قرآن، پیامبر اکرم(ص)، تورات و غیر آن تفسیر شده است: «**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكر**؛ بی‌تردید، ما این قرآن را به‌تدریج نازل کرده‌ایم» (الحجر، ۹)؛ «**لَقَدْ كتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكر**؛ در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم» (الانبیا، ۱۰۵)؛ «**لَقَدْ آتَينا مُوسى وَ هارُونَ الْفُرْقانَ وَ ضِياءً وَ ذِكراً لِلْمُتَّقين**؛ در حقیقت، به موسی و هارون فرقان دادیم و [کتابشان] برای پرهیزگاران روشنایی و اندرزی است» (الانبیا، ۴۸). چون تورات مشتمل

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

بر حکمت، موعظه و عبرت است و خدای را به یاد آدمی می‌اندازد، ذکر نامیده شده است (الطباطبائی، ۲۹۶/۱۴).

در آیه ۴۳ النحل و ۷ الانبیا به مخاطبان دستور داده است، مطلبی را از اهل ذکر بپرسند. در اینکه منظور از اهل ذکر چه کسانی هستند، در تعدادی از کتب تفسیر، فقط آراء نقل شده و قول خاصی انتخاب نشده است، مانند: *روض الجنان*، *مخزن العرفان*، *تفسیر شبّر*، *جامع البیان*، *البحر المحیط* و *الجامع لاحکام القرآن* (ابوالفتوح رازی، ۱۴/۱۲؛ امین، ۱۹۶/۷؛ الشبر، ۲۷۰/۱؛ الطبری، ۷۵/۱۴؛ ابوحیان، ۵۳۳/۶؛ القرطبی، ۱۰۸/۱۱). اما در تفاسیر مختلف دیگر، اقوال خاص متعدد و متفاوتی بیان شده است که مجموعه آنها را می‌توان در چند مورد، به ترتیب زیر خلاصه کرد:

نظر اول: مقصود از اهل ذکر دانشمندان یهود و نصارا است. ازابن‌عباس و مجاهد نقل شده که منظور اهل کتاب است. **نظر دوم:** مقصود از اهل ذکر، کسانی است که از تاریخ گذشتگان آگاه و مطلع باشند. شیخ طوسی این قول را به رمانی، زجاج و ازهری نسبت داده است. طبرسی نیز آن را به عنوان یکی از اقوال ذکر می‌کند. **نظر سوم:** مقصود از اهل ذکر، اهل قرآن است. زیرا بر اساس آیه شریفه، یکی از اسامی قرآن ذکر است: «**أَنْزَلْنا إِلَیک الذِّکرَ لِتُبَینَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیهِمْ**؛ این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی» (النحل، ۴۴). طبرسی، طبری، ابن‌کثیر، ابن‌جوزی و تعدادی دیگر این قول را از ابن‌زید نقل کرده‌اند. **نظر چهارم:** اهل بیت پیامبر اهل ذکرند. در اکثر قریب به اتفاق تفاسیر شیعه، این نظر نقل شده است. **نظر پنجم:** مراد از اهل ذکر، اهل علم و دانش است. مفسرانی که آرای مختلف در مسئله را نقل کرده‌اند، این نظر را نیز در زمره آرا شمرده‌اند. طبرسی، طبری، ابن‌کثیر، ابن‌جوزی و تعدادی دیگر این قول را از ابن‌زید نقل کرده‌اند. (جعفر طیاری و نوری، ۲۳ـ۴۵).

بدون شک، اهل ذکر از نظر مفهوم لغوی، تمام آگاهان را در بر می‌گیرد و آیه بیانگر یک قانون کلی عُقلایی درباره رجوع جاهل به عالم است، هرچند مصداق آیه، دانشمندان

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

اهل کتاب بودند ولی این، مانع کلیّت قانون نیست. به همین دلیل، دانشمندان و فقهای اسلام به این آیه برای مسأله «جواز تقلید از مجتهدان اسلامی» استدلال کرده‌اند. اگر مـی‌بینـیم در روایاتی که از طرق اهل بیت (ع) به ما رسیده، اهـل ذکـر بـه علـی (ع) یـا سـایر امامـان اهل‌بیت(ع) تفسیر شده به معنای انحصار نیست، بلکه بیان واضح‌تـرین مـصداق‌هـای ایـن قانون کلی است (مکارم شیرازی، ۳۶۱/۱۳). خلاصه مطلب اینکه، در سطح معنـای لفظـی، برای کلمه ذکر، در اکثر قریب به اتفاق تفاسیر، معنی حفظ شئ یا استحضار آن و برای تذکر معنی یادآوری پذیرفته شده است. اما این واژه قرآنی مانند هر واژه دیگری، در سطح معانی مجازی و اصطلاحی، معناهای متعدد دیگری را به خود گرفته که در بخشی از آنها مفسرین اشتراک نظر ودر برخی با هم اختلاف دارند؛ آنچه در مورد اهل ذکر مطرح گردید، نمونه‌ای از اختلاف بسیار زیاد مفسیران در باره برخی مصادیق ذکر و اهل آن است.

گستره کاربردی کلمه تذکر در قرآن کریم

۱ـ تذکر از مادهٔ (ذ ک ر)، در قرآن کریم (۱۶۹) بار به کار رفته است.

۲ـ بر پایهٔ آیات ۹۰ الانعام؛ ۱۰۴ یوسف؛ ۸۷ ص؛ ۵۲ القلـم؛ ۲۷ التکـویر، ۵۲ ابـراهیم؛ ۲ الاعراف؛ ۵۴ المدثر؛ ۱۱ و ۱۲ و ۱۹ عبس؛ ۲۹ الانسان و ۵۰ الانبیاء، قرآن جز تذکری بـرای جهانیان نیست. بر این پایه آیات وحی، یادآور حقایقی هستند که در عمق روح و سرشت آدمی نهفته است، و برای ظهور و بروز آنها تنها باید دلها را بیداری بخشید و آگاهی داد.

مسئولیت این آگاهی بخشی طبق آیات ۴۵ ق؛ ۷۰ الانعام و ۲۶۹ البقره بر عهدهٔ پیـامبر اعظم(ص) در رتبه اولی و سپس سایر پیامبران الهی و مومنان است.

۳ـ قرآن تنها برای پیامبران، خردمندان (آل‌عمران، ۷؛ الزمـر، ۹؛ الرعـد، ۱۹؛ ص، ۲۹)، مومنان (النور،۱؛ السجده، ۱۵؛ العنکبوت، ۵۱)، (الرعد، ۱۹؛ ص، ۲۹؛ عبادالرحمن (فرقـان، ۷۳)، کسانی که از خدا می‌ترسند (طه، ۳)، متقیان (الحاقه، ۴۸) توبه‌کاران (غافر، ۱۳) تـذکر و زمینه یادآوری است و مشرکان را جز نفرت نمی‌افزاید و آنـان مـدام از تـذکرهای الهـی

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

روی برمی‌تابند (الشعرا، ۵) و کافران هرگز متذکر نمی‌شوند (الصافات، ۱۳). خداوند وسیله تذکر را برایشان قرار داده ولی آنان روی گردانند (المومنون، ۷۱)

۴ـ خداوند قرآن را برای تذکر دادن آسان کرده (الدخان، ۵۸) و بر زبان پیامبر(ص) آسان گردانیده. (الدخان، ۵۸) و آن را پی در پی و پیوسته نازل کرده، شاید انسانها متذکر شوند (القصص، ۵۱). همچنین کتاب وحی را به زبان عربی نازل کرده و از انواع هشدارها سخن آورده، شاید آنها راه تقوا پیش گیرند و تذکری برای آنها بیاورد (طه، ۱۱۳).

۵ـ خداوند برای متذکر شدن انسانها انواع مثلها را بکار برده (الزمر، ۲۷) اما در نهایت تا خدا نخواهد، از قرآن یادآور نمی‌شوند. (المدّثر، ۵۵ـ۵۶)

ج ـ مصادیق تذکرات قرآنی

سرگذشت انبیای الهی (هود، ۱۲۰؛ ص، ۴۹) سرگذشت زکرّیا، یحیی، مریم، عیسی (آل‌عمران، ۵۸) و ادریس (مریم، ۵۶)، هود (الاحقاف، ۲۱)، ابراهیم (مریم، ۴۱) و یعقوب (ص، ۴۵)، اسماعیل، یسع، ذوالفکل (ص، ۴۸)، موسی (مریم،۵۱)، داوود (ص، ۱۷) ایوب (ص، ۴۱)، ذوالقرنین (الکهف،۸۳).

در آیات یاد شده، جلوه‌های خاصی از زندگی پیامبران الهی مانند، از میان رفتن بدیها به وسیله خوبیها (هود، ۱۱۴)، نشستن بر کشتی‌ها و دام‌ها (الزخرف، ۱۳)، لباسی که برای پوشیدن شرمگاه و برای زینت است (الاعراف، ۲۶)، فرود آمدن رزق از آسمان (غافر، ۱۳)، آفرینش انسان از هیچ (مریم، ۶۷؛ واقعه، ۶۲)، به عنوان مصادیق تذکر، مورد توجه قرار گرفته است.

مروری بر نظریهٔ تذکر افلاطونی

آن‌گاه که به سیر اندیشه‌ها و باورها، دربارهٔ موضوعی خاص و در حیطهٔ مسائل مرتبط با انسان و جهان می‌نگریم، در کنار برخی اختلاف ما که می‌تواند به تنوع محیط‌های فکری و فرهنگی و نیز تفاوت‌های زمانی بازگردد، نقطه‌های اشتراک فراوانی به چشم می‌خورد که

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

حاکی از وجود زمینه و بستری مشترک در قلمرو اندیشه‌ها و باورها در عالم انسانی است. یکی از مقوله‌های مهمی که هـزاران سـال، در مجـرای فکـری آدمـی جریـان داشـته و از گذشته‌های دور تا به امروز مجال طرح و نقد و نظر یافته، نظریه و تذکر افلاطون است. این فیلسوف و متفکر بزرگ یونانی باور داشت تمامی دستمایهٔ ما در شناخت حقیقت خاطره‌ای است از جهان پیشین که با خدایان می‌زیسته‌ایم و نظری مستقیم و بدون واسطه از ایـده‌هـا (مُثُل) داشته‌ایم. این نظریه که بر مبنای آن افلاطون یه تبیین عالم مثل و بیان تمثیل معروف غار می‌پردازد، بر دو رکن مهم استوار است. یکی آن‌که اسـاس معرفـت یـادآوری اسـت و دیگر آن‌که روح جاودانه است و از اینجاست که وجود عـالم مُثُـل یـا ایـده‌هـا ضـرورت می‌یابد. بر این اساس هر مفهوم کلی مرجعی عینی دارد که واقعیت آن در مرتبه‌ای فراتر از جهان محسوس است. (نکـ : دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۷۰۹). به تعبیر دیگـر، آنچـه در این جهان از اشیاء و اخلاقیات و مفاهیم وجود دارد، مصادیق خـالص و جزئـی کلیـات و حقایق عالم مثل است. (افلاطون، ۳۸۷/۲۲۶، ۴۰۱)

تمثیل نماد مقام انسان‌ها را نسبت به اشیاء و مفاهیم ایـن جهـانی، همچـون بیننـدگانی وصف می‌کند که بر دهانـهٔ غاری نشسته‌اند و سایه‌های متحرک را بر دیـوار غـار مـشاهده می‌کنند و آن‌ها را حقیقتی می‌پندارند، درحالی که حقیقت در پشت سر آنان درعالم نـور و روشنایی جای دارد. از حقیقت کسی آگاه می‌شود کـه از نگریـستن سـایه‌هـا بـر دیـوار و نشستن و روی به غار داشتن، روی برگرداند و در پشت سر خویش حقایق و اصل سایه‌ها را در عالم نور و روشنی ببیند (همانجا، ۲۹۵ و ۲۹۸)

اگرچه این نظریه، بعد از افلاطون، توسط شاگرد بزرگ او ارسطو مورد انتقـاد قـرار گرفـت و ایرادهایی اساسی بر آن وارد شد، اما بسیاری از متفکران اسلامی و ایرانی[1]، تحت تأثیر نظریه تذکر

---

۱. دیدگاه‌های اشراقی سهرودی برخلاف بوعلی سینا و دیگر حکمای مشایی، تا حد زیادی به افلاطون نزدیک اسـت. او می‌گوید: هرگاه مشغولیات حواس ظاهرات کم شود، از اشتغال به تخیل نیز رها می‌شود و چنین حالتی از رازهـا و امور پنهانی آگاهی می‌یابد و گواه این امر رویاهای صادقانه است. رهایی از مشغولیات حواس ظاهر و باطن کـه حجاب نور اسپهبدی‌اند، باعث آگاهی به نقوش برازخ عالم و کاینات عالم می‌شود. (سهروری، ۲۳۶ـ۲۳۷)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

افلاطونی قرار گرفته و درچارچوب آن دیدگاه‌های گوناگونی را عرصه داشته‌اند.

ابونصر فارابی در کتاب "الجمع بین رأیی الحکمین" تلاش می‌کند کـه نـشان دهـد، افلاطـون و ارسطو در نظریهٔ تذکر، اختلافی با هم ندارند و هردو یک سخن را می‌گویند. (فارابی، ۹۷)

نظریه اعیان ثابته محیی الدین ابن عربی (ابـن عربـی، ۴۰ــ۵۰) و دیـدگاه صـدرالدین شیرازی دربارهٔ نفس و مراتب ادراکی (صـدرالدین شـیرازی، ۳۳ــ۳۱، ۱۳۶، ۱۵۶ــ۱۶۳، ۲۰۶) و قول فخرالدین رازی در زمینه ذاتی نبودن متعلق نفس ناطقه نسبت به اشیاء. (فخـر رازی، ۴۹۷/۱ـ۴۹۸) و آراء دیگر فلاسفه و حکمای اسلامی که تحت تاثیر مستقیم نظریـه تذکر افلاطونی قرار دارند بگذریم، نظریه تذکر افلاطون در اندیشه‌های فلاسفه بزرگ غرب نیز اثرگذار بوده است. برای نمونه، ضمیر ناآگاه جمعی، که یونگ آن را عمیـق‌تـرین لایـه روان آدمی می‌داند، از بسیاری جهات شبیه همین جهان مثالی و یا عالم مثل افلاطونی و به نوعی عالم فروهرهای زردشت است. (پورنامداریان، ۵۶).

اما در این عرصه بسیاری از شاعران بزرگ فارسی از جمله سنایی،عطار ومولـوی تحـت تـاثیر نظریه عالم مثل افلاطونی قرار گرفته اند.در این میان مثنوی معنـوی مولـوی مجمعـی بـرای تبلـور جلوه‌های تذکر افلاطونی از یک سو و تذکرات گسترده قرآنی از سـوی دیگـر بـه شـمار آورد. در حقیقت مولوی در گسترهٔ مثنوی، هم به مفهوم تذکر در اندیشه‌های افلاطـون نظـر داشـته و هـم بـه حقیقت تذکر در قرآن کریم پرداخته است. از این‌رو نگاه این عـارف بـزرگ بـه مقولـه تـذکر را در مسیحیت تذکر افلاطونی و تأثیر آن در مثنوی و تذکرهای قرآنی مولوی در ادامه مقاله می‌آید.

تذکرهای قرآنی در مثنوی معنوی

جلال‌الدین بلخی از برجسته‌ترین متفکران و عارفـان شـاعر ایرانـی اسـت، کـه طنـین اندیشه‌های والای او به دورترین نقاط عالم رسیده و از آبـشخور کلامـش اهـل معرفـت و تشنگان معنویت بهره‌ها برده و قفل‌ها گشوده‌اند.

دربارهٔ مثنوی معنوی و چارچوب کلی آن، تعاریف و توصیف‌های بسیاری از زبان، مثنـوی پژوهان بیان گردیده که هریک از منظر زاویه‌ای می‌تواند با حقیقت این کتاب شریف نسبت یابد.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

اما عرصه‌ای که کمتر به آن توجه شده جایگاه ویژه مثنوی معنوی به عنوان کتاب تذکر است. هرکس که با چشم حقیقت، روی در مثنوی معنوی گشاید، خود را چونان طفل راه و محصّلی نوآموز در کلاس درس استاد خردمند ناصح و مشفقی می‌بیند، که در هرباب، ابتدا حکایتی دلنشین بیان می‌کند و در پی آن، با همه وجود و درجایگاه مُذَکِر و معلمی بـزرگ، و با لحنی خطابی، لب به بیان تذکراتی متناسب با آن حکایت می پردازد.

این تذکرات را به حق لب لباب مثنوی معنوی می توان نام نهاد. تذکرهای مولوی همـه امور دنیایی و آخرتی و خلاصه آن‌چه انسان برای رسیدن به مقام انسانیت نیـاز دارد را در برمی‌گیرد و شامل می‌شود.

نگاه دقیق او به انسان و شناخت عمیقی که از ابعاد گونـاگون وجـودی او دارد، زمینـه ساز تذکرهای هشدار دهنده و آگاه کننده‌ای است که ممکن است هرگز به ذهن ما نرسـیده، یا اگر هم در اندیشه ما درگذر کرده، آن چنان که باید و شاید به اهمیت و نقش برجسته آن در تعالی مقام انسانی آگاه نبوده‌ایم. هنر مولوی این است که با پرهیز از بیان تذکرهای کلی، تذکرات خود را به صورت موردی و مصداقی، همراه با بیان جزئیات، آن هم در قالب بیانی کوتاه و تمثیلی ارائه می‌دهد و نظر مخاطبان را بدان جلب می‌کند.

با عنایت به آنچه در بخش مربوط به تـذکر در قـرآن کـریم بیـان گردیـده، مجموعـه تذکرات قرآنی را می‌توان در دو موضوع مهم طبقه‌بندی کرد:

الف‌ـ یادآوری داستانهای پیامبران و اولیای الهی

ب‌ـ یادآوری نعمت‌های الهی

مولوی در مثنوی معنوی در مقام تذکره هر دو موضوع یادشده را مورد توجه قرار داده است. در این بخش با محوریت موضوعات مورد نظر به بررسی تذکرای قرآنـی در مثنـوی معنوی می‌پردازیم.

الف: یادآوری داستانهای پیامبران و اولیای الهی

آن‌گونه که در بخش معرفی و موقعیت‌های تذکرات قرآنی اشاره شد، یکی از مهمترین و

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

برجسته‌ترین مصداق‌های تذکر که پیامبر گرامی اسلام(ص)، در منصب و مقام مذکّری باید به مردم یادآور شود، بیان داستان‌های عبرت انگیز و حکمت آموز انبیا و اولیای الهی است.

داستان نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، یونس، زکریا، مریم، الیاس، یوسف، هود و... . از همین رو قصص انبیا و اولیای الهی، بخش مهمی از محتوای قرآن کریم است که به صورت کتاب‌های مستقل و قصص قرآن، در اختیار دوستداران قرار گرفته است.

در این عرصه مولوی نیز در مثنوی معنوی، به عنوان شبه قرآنی به لفظ پهلوی، با تبعیت از فضای کلی تذکرات قرآنی، و با هدف عبرت آموزی، و با استناد به آیات وحی و سایر منابع اسلامی، قصه‌هایی از انبیا و اولیای الهی را نقل کرده و درپایان، نتیجه گیری‌های لازم را بیان داشته است. در زمینهٔ داستان‌های انبیا، در مثنوی معنوی و ابعاد و جوانب گوناگون آن‌ها، ده ها مقاله و پایان نامه مفاد و پایان‌نامه تحصیلی نگاشته شده است. نه تنها در مثنوی معنوی که از صحنه غزلیات شمس هم شاهد خودنمایی قصه‌های قرآنی در سطح گسترده‌ای هستیم. تقی پورنامداریان در اثری ارزنده با عنوان داستان‌های پیامبران درکلیات شمس (پورنامداریان، ۱۳۹۴)، به این موضوع مهم پرداخته و از جوانب مختلف، مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است.

مولوی در مثنوی معنوی، هنگامی که به فراخور موضوع، اشارت‌وار و به صورت هدفمند، همه بخش‌های خاصی از داستان‌های انبیاء و اولیای الهی را نقل می کند، تنها ناقل و روایت‌گر صرف، نیست؛ بلکه از قصه‌های مربوط به سرگذشت پیامبران، به عنوان یک زمینه و شاهدی، برای طرح دیدگاه‌های عمیق و عبرت‌آموز خود بهره می‌گیرد. چند نکته قابل تامل در این جهت وجود دارد.

۱ـ داستان‌های مورد نظر ما در این بخش آنهایی است، که مستند به آیات قرآن‌کریم هستند و شامل ده‌ها روایت و داستان از انبیا و اولیای الهی که از منابعی، غیر از قرآن‌کریم اخذ گردیده نمی‌شود.

۲ـ در بین همهٔ داستانهای قرآنی که در جای‌جای مثنوی معنوی به شکل‌های گونانون انعکاس پیدا کرده، بیشترین موارد مربوط به داستانهای موسی(ع) و قوم او، و در درجه بعد

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

داستان‌های مربوط به حضرت سلیمان و قوم سبا می‌شود؛ مثلاً محور اصلی دفتر چهارم مثنوی، داستانهای مربوط این دو پیامبر الهی است.

۳ـ از جمله پیامبرانی الهی (ع)، که داستان زندگی آنها مورد توجه مولوی قرار گرفته، حضرت آدم، (دفتر اول، ۱۲۴۳ـ۱۲۷۱/ دفترپنجم، ۱۵۵۶، ۱۲۸۲/ دفتر ششم، ۲۱۶۰ـ ۲۱۹۷)، حضرت مسیح (دفتر دوم، ۱۸۵۰ـ۱۸۵۳/ دفتر چهارم، ۱۳۱۳ـ۱۳۱۵)، داستانهای حضرت یوسف (دفتر دوم، ۱۴۰۸ـ۱۴۱۵، دفتر ششم/ ۹۳۲ـ۹۳۹)، حضرت ابراهیم (دفتر پنجم، ۳۱ و ۳۵)، حضرت داوود (دفتر سوم، ۴۲۷ـ۴۲۸۴) می‌باشند.

ب ـ یادآوری نعمت‌های الهی

یادآوری همارهٔ نعمت‌های الهی و شکر انعام حضرت خداوندی، برترین راه رستگاری است. از یادبردن نعمت‌ها، آدمی را در معرض سخت‌ترین گرفتاری‌ها، چالش‌ها و بدبختی‌ها در عرصهٔ زندگی قرار می‌دهد. انسان شاکر آستان الهی نمی‌شود، مگر آنکه به حقیقت نعمت‌های الهی رسیده باشد. همچین انسان به، درپی برخورداری از نعمتی، به نعمتی برتر و والاتر نمی‌رسد مگر اینکه شکر نعمتی را که از آن برخوردار است همواره به جای آورد.

موضوع نعمت و شکر نعمت‌های الهی از محوری‌ترین موضوعات در مثنوی معنوی است. نگاهی بربسامد بسیار بالای کلید واژه‌های نعمت و شکر در مثنوی معنوی و تلاش بی‌وقفه او برای یادآوری و بازگویی نعمت‌ها و شکر انعام حق، نشان از درک عمیق مولوی از حقیقت تذکرات قرآنی و لزوم پرداختن جدی به این موضوع مهم و حیاتی استو اگر قرار باشد مصادیق تذکرات قرآنی با محور یادآوری نعمت‌های الهی در عرصه مثنوی معنوی را در این مجال بیان نموده، باید بخش قابل توجهی از برگ‌برگ این کتاب شریف را به عنوان شاهد و گواه آورده و دربارهٔ آن راحتی سخن گفت.

از این‌رو، اگر بگوییم که مثنوی معنوی کتاب تذکر است هرگز گزافه نگفته‌ایم. مولوی، با تکیه بر حقیقت تذکر در قرآن کریم، به ویژه در مسیر یادآوری نعمت‌های الهی، با آوردن

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

فعل «گفت» در ابتدای کلام، سخنان حکمت‌آمیزی و حاوی تذکری از قرآن کریم، پیامبر اعظم(ص)، دیگر پیامبران الهی، ائمه و بزرگان دین و عارفان و سالکان راه حقیقت آورده، که در این میان نقل قول از پیامبر اعظم(ص) و حضرت حق به صورت "گفت پیغمبر"، "گفت حق" را بیشترین موارد را به خود اختصاص داده است. افزون بر این قالب خاص گفتاری، او در شکلها و قالب‌های گفتاری دیگر، با بیان و تحلیل آیات وحی و سخنان عبرت‌آموز پیامبر اعظم(ع)، در باب تذکر وارد شده است. در این بخش نمونه‌های از تذکرهای ناب و عارفانه مولوی را می‌آوریم. تحلیل برخی نمونه‌ها با توجه به شواهد قرآنی آنها یاد کردنی است.

۱ـ رنج وگنج

هرکه رنجی دید گنجی شد پدید — هرکه جدّی کرد، در جدّی رسید
گفت پیغمبر: رکوع است و سجود — بر در حق کوفتن حلقهٔ وجود
حلقهٔ آن در هر آن کو می‌زند — بهر او دولت سری بیرون کند
(مثنوی، دفتر پنجم، ۲۰۴۹ـ۲۰۵۱)

مولوی در این ابیات چند بیان آمیخته با تذکر قرآنی و نبوی را به طور مستقیم یادآوری می‌نماید.

۱ـ «**لیس للانسان اِلاّ ما سعیٰ**» (النجم، ۳۹) نسبت برای انسان جز نتایج سعی و کوشش از پس، بدون کوشش، انسان به چیزی نمی‌رسد.

۲ـ «**و اسجد و اقترب**» (العلق، ۱۹): اگر می‌خواهید به قرب الهی برسید راه آن سجده است.

۳ـ اَدِمُ قَرعَ بابَ الملکوت بالرّکوعِ و السّجود (استعلامی، ۳۱۷). من همواره در عالم ملکوت را با رکوع و سجود می‌کوبم.

۴ـ من طلبَ شیئاً وجَّد وجَدَ و من قرع البابَ و لجَّ ولج (آمدی، ۴۹۴/۴)

هر که با جدیت چیزی را بجوید آن را پیدا می‌کند و هر که دری را بکوبد و پا فشاری کند به درون می‌رود.

۵ـ مادمت فی صلاه فأنت تقرعُ بابَ الملکِ و من یقرع باب الملک یفتح لهُ. (فروزانفر، ۱۰۵)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

تا وقتی در نمازی در حال کوبیدن در خانه سلطانی، و هرکه در خانه سلطان را بکوبد، به روی او می‌گشایندش.

۲ـ امید عفو

تا زجرمت هم خدا عفوی کند　　زلّتت را مغفرت در آکند کند
تو ز غفلت بس سبو بشکسته‌ای　　در امید عفو دل در بسته‌ای
عفو کن تا عفو یابی در جزا　　می‌شکافد مو قَدَر اندر سزا
(مثنوی، دفترپنجم، ۲۵۵۳ـ۳۵۵۴)

مولوی در این فرازها هشدار می دهد که اگر میخواهید از عفو و رحمت الهی بهره مند شوید،باید نسبت به بندگان خداوند عفو و گذشت داشته باشید و از خطاهای آنها درگذرید. در قرآن کریم عفو و گذشت، یکی از صفات متقین و محسنین است. «**و سارعوا الی مغفره من ربکم و جنه عرضها السموات و الارض اعدت للمتقین الذین ینفقون فی السرّا و الضرّاء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس اولئک هم المحسنین**». (آل‌عمران، ۱۳۳). بشتابید به سوی مغفرتی از جانب پرودگارتان و بهشتی که عرض آن، به اندازهٔ آسمانها و زمین است و آماده گردیده برای متّقین، آنان که انفاق می کنند ،در هنگام توانگری و تهیدستی و کسانی که خشم خود را فرو می‌خورند و کسانی که نسبت به مردم عفو و گذشت دارند، همانا آنها محسنین‌اند. در این آیه شریفه، خداوند کسانی را به آستان مغفرت و بهشت خود دعوت می‌کند که یکی از ویژگیهای برجسته آنان عفو و گذشت است. در حدیثی پیامبر(ص) می‌فرمایند: خداوند رحم می‌کند بر بندگانی که آنان نیز اهل رحمند. انما یَرحم‌الله من عباد الرحماء (احادیث مثنوی، ۷)

آنچه دربارهٔ عفو و رحمت گفته شد، دربارهٔ سایر صفات الهی نیز دلالت دارد. به عنوان نمونه کسی از صفت ستاری خداوند بهره‌مند می‌شود که خود ستار باشد و عیب دیگران را آشکار نکند.

آری در نظام آفرینش الهی، مو را از ماست جدا می‌کنند و هیچ چیزی بدون حساب و کتاب نیست.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

۳ـ توبه

گر سیه کردی تو نامهٔ عمر خویش　　توبه کن ز آنها که کردستی تو پیش
عمر اگر بگذشت، ببخش این دم است　　آب توبه‌ش ده اگر او بی‌نم است
بیخ عمرت را بـــده آب حیـــات　　تا درخـــت عـمر، گردد با بنـــات
جـمله ماضی‌ها از ایـن نیـــکو شـوند　　زهر پارینه از این گـردد چو قنـــد
سیئاتـــت را مـبـــدل کرد حـــــق　　تا هـمه طاعـت شـود آن ما سـبق
(مثنوی، دفتر پنجم، ۲۲۲۳ـ۲۲۲۷)

مولوی در این ابیات تذکر می دهد که هیچ گاه از رحمت وغفران الهی ناامید نـشوید و بدانید با همه گناهان و بدی‌هایتان، اگر توبه واقعی کنید، همه گناهان شما آمرزیده می‌شود. بر پایهٔ آیات مکرر قرآن کریم، راه توبه بر روی انسان، همیشه گـشوده اسـت و تـوابّین از جمله دوستان خداوند هستند. باز در آیهٔ (۷۰)، سورهٔ فرقان می‌خوانیم: هرکـه در پیـشگاه خدا توبه کند، ایمان آورد و کار نیکو انجام دهد، خداوند بدی‌هـایش را بـه خـوبی مبـدّل می‌کند. تبدیل بدی‌ها به خوبی‌ها، نکتـهٔ بسیار قابل تأملی است. حقیقتی که در عالم تبـدیل مواد و در قاموس علم کیمیاگری، تنها آرزویی بیش نیـست. تبـدیل فلـزات بـی‌ارزش بـه فلزات گرانبها نظیر طلا، جزو آرزوهای دیرینه بشر بـوده کـه هنـوز بـه تحقـق نرسـیده و نخواهد رسید. عرفا در مسیر سیر و سلوک عارفانه خویش، اکسیری یافته‌انـد کـه قـدرت قلب ماهیت دارد؛ آنها باور دارند که عشق اکسیری است که در هـر وجـودی منـزل کنـد، ماهیت آن را تغییر می‌دهد و مس وجود آدمی را زر می‌کند، چنانکه سعدی می‌گوید: اکسیر عشق در مسم آمیخت زر شدم.

در قاموس آیات قرآن کریم و در روایات ائمه طاهرین، توبه تنها اکسیری است که قابلیت دارد، سیئات را به حسنات تبدیل کند. ذکر این نکته نیز ضـرورت دارد کـه در عـالم عـشق و عارفان، توبه جایگاهی خاص داشته و از مراحل و منازل مهم عاشقی به شمار می‌رود.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

٤ـ خواب و بیداری گواه مرگ و محشرند

هست ما را خواب و بیداری ما — بر نشان مرگ و محشر دو گـــوا
حشر اصغر، حشر اکبر را نمود — مرگ اصـغـــر مرگ اکبـــر را زدود
لیک این نامه خیال است و نهان — و آن شود در حشر اکبـــر پس عیان
این خیال اینجا نهان پیدا اثـــر — زین خیـــال آنجا برویاند صـــــوَر

(مثنوی، دفتر پنجم، ۱۷۸۹ـ۱۷۹۲)

در ادبیات بالا مولوی تذکر می‌دهد که خوابیدن و بیدار شدن، محکم‌ترین نشانه و دلیـل برای مرگ و زنده شدن دوبارهٔ شما، در روز محشر است.

ایمان به قیامت و حشر جزو ارکان و اصول دین اسلام و سایر ادیان الهی و آسمانی است. آیـات مکرر قرآن کریم دربارهٔ قیامت و اوصاف این روز عظیم و کیفیت آن ،بزرگتـرین دلیـل بـر حقیقـت رستاخیز است و در وعدهٔ خداوند دروغی نیست. اگر کسی به قیامت باور نداشته باشـد، بـه نـوعی خداوند را "نعوذ بالله"، دروغگو پنداشته و وعده‌های حضرت حق را دروغ فرض کرده است.

۵ـ وعده‌های شیطان

از نبی بشنو که: شیطان در وعیـــــد — می‌کند تهدیدت از فقر شـــــدید
تا خوری زشت و بری زشت و شتاب — نی مروّت، نـی تأنی، نی ثـــــواب
لاجرم کافر خورد در هفت بطـــــن — دین و دل باریک و لاغر، زفت بطن

(مثنوی، دفتر پنجم، ۶۱ ـ۶۳)

مولوی می‌گوید به این پیام قرآنی گوش فرا دهید که: «شیطان به شما وعدهٔ فقر می‌دهد و به کارهای زشت می‌خواند»، در حالیکه خداوند به شما وعدهٔ آمرزش و احسان می‌دهد.

در آیات (۲۶۸ و ۲۶۹) سورهٔ بقره آمده: «**الشَّیطَنُ یَعِدُکُمُ الفَقرَ وَیَأمُرُکُم بِالفَحشاءِ وَاللهُ یَعِدُکُم مَّغفرة منهُ وَفَضلاً وَاللهُ وَسِعٌ عَلیمٌ یُوتِی الحِکمَةَ من یشاءُ و مَن یُوتَ الحکمة فقَد اوتِی خَیراً کَثیراً و مَا یَذَّکرُ اِلَّا اُولُواْ الالبب**»

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

یعنی: شیطان به شما وعدهٔ فقر می‌دهد و به انجام زشتی‌ها امر می‌کند. در حالی‌که خداوند به شما وعدهٔ آمرزش و احسان می‌دهد، اوست گشایش‌گر دانا.

عین این مفهوم آیات شریف را مولوی، در ابیات بالا نقل می‌کند. او هشدار می‌دهد که اگر نسبت به فقر، بیم و ترسی در وجود تو پیدا شد، بدان که شیطان بر وجودت غلبه کرده، و با دادن وعدهٔ فقر، می‌خواهد تو را در دام دنیا گرفتار کند. در مقابل اگر بیم فقیر شدن را به دل راه ندادی، و دل بر غفران و فضل و رحمت الهی نهادی، آگاه باش که خداوند بر تو عنایت دارد و مراقب باش که شیطان این فیض عزیز را از تو نگیرد.

۶ـ ترس

نه ز دریا ترس، نه از موج و کف　　چون شنیدی تو خطاب «لا تخف»

«لا تخف» دان چون که خوفت داد حق　　نان فرستد چون فرستادت طبق

خوف آن کس راست کو را خوف نیست　　غصه آن‌کس را کش اینجا طوف نیست

(مثنوی، دفترسوم، ۴۹۴ـ۴۹۶)

تذکر معنوی: مولوی در این ابیات یادآور می‌شود که وقتی ندای آسمانی «نترس» بر دل تو رسید، دیگر از هیچ‌چیز هراس نداشته باش، آن کس باید بترسد که در پیشگاه حق گستاخی و بی‌باکی از خود نشان می‌دهد و ترسی از خداوند ندارد. لاتخف بخشی از آیه (۶۸) سوره طه است: **"قلنا لا تخف انک انت الاعلی"** که اشاره‌ای است به داستان حضرت موسی در برابر ساحران فرعون و عبور بنی اسرائیل از رود نیل. حضرت موسی(ع) بدین سبب ندای الهی لاتخف را شنید که خوف حق در دلش بود واین خوف مانند طبقی و خوانچه‌ای بود که غذای لا تخف را در پیش او نهاد. هرکس ترس خدا در دلش باشد ندای لاتخف حق به او خواهد رسید.

نمونه‌هایی از بازتاب نظریه تذکر افلاطونی در متنوی معنوی

مولوی نیز همانند بسیاری از فلاسفه و عرفای سرشناس ایرانی و اسلامی مانند ابن سینا، شیخ شهاب‌الدین سهرودی، فخررازی، فارابی، ابن عربی، ملاصدرای شیرازی، ابوالبرکات

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

بغدادی و دیگران تحت تأثیر نظریه تذکر افلاطونی قرآنی گرفته و بارها در مثنوی معنوی اشاراتی بر آن داشته است. در زیر به بخش‌هایی از این تأثیرپذیری‌ها اشاره می‌کنیم.

۱ـ بانگ گردش‌های چرخ

بانگ گردش‌های چرخست این که خلق — می‌سرانیدش به طنبور و به حلق
مومنان گویند که آثار بهشت — نغز گردانید هر آواز زشت
ما همه اجزای آدم بوده‌ایم — در بهشت آن لحن‌ها بشنوده‌ایم
گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی — یادمان آمد از آن‌ها چیزکی
لیک چون آمیخت آن با خاک کرب — کی دهند این زیر و آن بم آن طرب؟

(مثنوی معنوی/ دفتر چهارم، ۷۳۷ـ۷۳۹)

مولوی در این ابیات با اشاره به نظر حکما مبنی بر اینکه گردش افلاک آوازی دارد و ما آن آوازها را بازسازی و با گلو و سازها، باز آفرینی می‌کنیم؛ که ریشه در عقاید فیثاغورس دارد، نظر مومنان را طرح می‌کند مبنی براین که: همهٔ خوبی‌های این جهان را جلوه و سایه‌ای از زیبایی‌ها و خوبی‌های عالم غیب و مثال می‌دانند. او تأکید می‌کند، با اینکه تعلق به حیات مادی موجبات شک و بی‌ایمانی را در انسان پدید می‌آورد، از لحن‌های لحن‌های بهشتی چیزکی در ذهن ما باقی است، که البته طربی برای ما در پی ندارد.

۲ـ سایه مرغ هوا

مرغ بر بالا پران و سایه‌اش — می‌دود بر خاک پران مرغوش
ابلهی صیاد آن سایه شود — می‌دود چندان که بی مایه شود
بی‌خبر، کان، عکس آن مرغ هواست — بی‌خبر که اصل آن سایه کجاست.
تیر اندازد به سوی سایه او — گر کشش حالی شود بی‌گفت و گو
ترکش عمرش تهی شد عمر رفت — از دویدن در شکار سایه تفت

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

سایه یزدان چو باشد دایـــــه‌اش وارهـاند از خیـــال و ســـایـــــــــه‌اش

(مثنوی معنوی، دفتر اول، ۴۲۰ـ۴۲۵)

در این تمثیل مولوی، داستان غار و عالم مثل افلاطونی را یادآوری می‌کند. مرغـی کـه بـه بـالا می‌پرد، همان حقایق معنوی است و سایه‌اش که بر زمین افتاده بر عالم محسوس دلالت دارد. ابلهـان در پی سایه می‌افتند و می‌خواهند که آن را شکار کنند، مدام به سوی سایه مرغ تیر پرتاب مـی‌کننـد ولی چیزی را شکار نمی‌کنند. صیاد هم نماد همه گرفتاران در عالم محسوسات است.

۳ـ جهان خیال

نیست وش باشد خیال اندر روان تـو جهانی بر خیالی بین روان

بر خیالی صلح‌شان و جنگ‌شان بـر خیالی فخرشان و ننگ‌شان

آن خیالاتی که دام اولیاســـت عکس مه رویان بستان خداست

(مثنوی معنوی، دفتر اول، ۷۰ـ۷۳)

مولوی در این ابیات به گونهٔ دیگری موضوع تذکر افلاطونی و عالم مثل را پیش می‌کـشد، او همه جنگ‌ها، صلح‌ها، فخرها و ننگ‌ها در عالم را نتیجهٔ خیالات و ذهنیات آدمی می‌داند که پشتوانه‌ای از حقیقت ندارد. خیالات سایه حقایق، بستان خدا همان عـالم مثـل و مـراد از مـه رویان بستان خدا، همان معانی و حقایق غیبی است. در اینکه چرا عکس مه‌رویان بستان خـدا دام اولیاست، شارحان مثنوی مطالب متنوع و مختلفی را مطرح کرده‌اند که خلاصه آن در شرح مثنوی معنوی استاد بدیع‌الزمان فروزانفر آمده است. (فروزانفر، شرح مثنوی شریف).

این جهان همچون درخت است ای کرام مـــا بر او چون میوه‌های نیم‌خـام

سخـــت گیـــــرد خام‌ها مر شـاخ را زان که در خامی، نشاید کاخ را

چون بپخت و گشت شیرین لب گـــزان سست گیرد شاخ‌ها را بعد از آن

چون از آن اقبال، شیرین شد دهـــــان سرد شد بر آدمی ملک جـــهان

سخت گیری و تعصب خامی اســـــت تا جنینی کار خون آشامی است

(مثنوی معنوی، دفتر سوم، ۱۲۹۴ـ۱۲۹۸)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

این تمثیل زیبای مثنوی، بار دیگر به زیبایی، نسبت ما را با عالم مثال به خوبی تبین می‌کند؛ ما همانند میوه‌هایی هستیم که به سبب دوری از حقیقت، سخت به درخت دنیا چسبیده‌ایم و لحظه ای آن را رها نمی کنیم.اما هنگامی که پخته شویم و به عالم حقیقت راه یابیم، به آسانی چشم از ایـن دنیای خیالی که سایه‌ای بیش نیست، برمی‌داریم و روی به سرای حقیقت می‌نهیم.

٤ـ دار غرور

صوفی در باغ از بـــــــهر گشاد — صوفیانه روی بر زانـــــــــو نهاد
پس فرو رفت او به خود اندر، نغُول — شد ملول از صورت خـــوابش فضول
که چه خسبی؟ آخـر اندر رز نـــگر — ایـــــن درختان بیـــن و آثار خضر
امر حق بشنو که گفته‌ست: اُنـــظروا — ســــــــوی این آثار رحمت آر رو
گفت: آثارش دل است ای بوالهوس — آن بردن آثار آثار اســت و بـــــس
باغها و سبزه‌ها در عیـــن جـــان — بر برون عکسـش چـــو در آب روان
آن خیـــال باغ باشـــــد اندر آب — که کند از لطـــف آب آن اضطـــراب
باغهـــا و میوه‌ها اندر دل اســـت — عکس لطف آن بر این آب و گل است
گرنبودی عکس آن سرّو ســـــرور — پس نخوانـــــدی ایـزدش دارالغرور
این غرور آن است، یعنی این خیال — هســـت از عکس دل و جـــان رجال

(مثنوی معنوی، دفترچهارم، ۱۳۵۹ـ۱۳۹۸)

در این ابیات باز مولوی به بیان دیگری داستان عالم مثل را باز می‌گوید. چشمان ظاهر بین، تنها درختان و گیاهان ظاهری را می‌بینند؛ درحالی که گیاهان و درختانی هست کـه از دیدگان اهل دنیا پنهان است و تنها مردان حق می‌توانند آن‌ها را ببینند. آنچه در این سراچه می بینیم، عکسی است از حقایق عالم مثال؛ به همین خاطر است که خداوند نام این جهـان را دارالغرور نهاده است.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

۵ـ صورت و معنی

هست صورت سایه، معنی آفتـــاب　　نور بی‌سایه بـــــود انـــدر خـــراب
چون که آنجا خشت بر خشتی نماند　　نور مه را ســـایه‌ی زشتـــی نمـــاند
خشت، اگر زرین بود، برکندنی است　　چون بهای خشت، وحی و روشنی است
کـــــوه بهر دفع سایه، مندک است　　پـــــاره گشتن بهـــر این نور اندک

(مثنوی معنوی، دفتر شوم، ۴۷۶۱ـ۴۷۶۴)

سایه در این ابیات اشاره دارد به جلوهٔ مادی زندگی ما انسان‌ها؛ اما نور بی‌سایه، همان روشنی معرفت عالم غیب و مثال است؛ زمانی که خشت‌های تعلقات مادی را برکنیم و بـه دور ریزیم، انوار حقایق عالم مثال بر ما تابیدن می‌گیرد؛ در حقیقت آنجا که کوه طور لرزید و از هم پاشید و موسی از هیبت آن بیهوش بر زمـین افتـاد (الاعـراف، ۱۴۳) بـرای محـو سایه‌ها و جلوه‌گر شدن نور حقیقت بر تمام ذرات کوه طور بود؛ با لرزش کوه طـور، جبـل انانیت موسی(ع) هم فرو پاشید و ویران گشت.

شبیه این تعابیر در مثنوی معنوی آن‌قدر فراوان است که اگـر بخـواهیم بـه همـهٔ آن‌هـا اشاره کنیم، لازم است بخش قابل توجهی از این ابیات مثنوی را شاهد آورده و دربـارهٔ آن توضیحاتی را بیان نماییم؛ که البته در ظرف محدود این مقاله نمی‌گنجد.

هدف از ذکر این نمونه‌های مختصر آن است که روشن سازیم، ملای بلخی تا چه اندازه تحت تأثیر تذکر افلاطونی و نظریه عالم مثل این فیلسوف بزرگ یونانی قرار داشته اسـت. در حقیقت مولوی در مثنوی معنوی مدام در پی پرورش ایدهٔ عالم مثل افلاطون و به نوعی عالم مثال شیخ شهاب‌الدین سهرودی است و در این مسیر به بیان تمثیل‌های زیبا و متنوعی می‌پردازد، تا حقایق معرفتی آنها را در اذهان مخاطبان خود نهادینه سازد. او با تکرار ایـن تمثیل‌ها و خطاب‌ها تلاش می‌کند ما را از توجه به سایه‌ها و خیالات و اوهـام ایـن عـالم، بازدارد و به عالم حقیقت و غیب و معنا رهنمون گردد. البته ایـن را بایـد اضـافه کنـیم کـه مولانا هیچ‌گاه اندیشه‌های حکیمانه و عارفانه دیگران را به‌طور مـستقیم و بـه‌گونـه‌ای کـه

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

تماماً با اصل آن مطابقت داشته باشد ،در مثنوی معنوی نیاورده و تفکر خـلاق و اندیـشه و ذهن روان او، هر سخنی را حیات و رنگ و روی تازه بخشیده و نما و با شمایلی دیگر بـه خواننده‌های خود عرضه می‌دارد.

نتایج مقاله

یکی از نامهای قرآن کریم ذکر است.کلمه ذکر ومشتقات آن (۱۶۹) بار در آیات مختلف قرآن کریم آمده است. بیشتر کتاب‌های معتبر لغت عربی و فارسی، کلمه تـذکر، کـه مـصدر باب تفعل از ماده "ذکر" است را به معنی "یاد آوری بعد از نسیان" آورده‌اند. افزون بر این معنی و دیگر معانی نزدیک به آن، واژه ذکر در قرآن کریم به معناهای دیگری مانند: قرآن، حکم، وحی، رسول، پند و اندرز و سخن به کار رفته است. در قرآن کـسانی کـه از جانـب خداوند وظیفه تذکر دادن را بر عهده دارند عبارتند از: پیامبر اعظـم(ص) و سـایر پیـامبران آسمانی و مومنان و خردمندان به‌طور خاص و همه انسان‌ها به شکل عام. مهمترین وظیفـه مذکّران الهی، یادآوری سیره و سرگذشت پیامبران الهی و نعمت‌هـای خداونـد اسـت. واژه تذکر در اندیشه‌های فلسفی ـ عرفانی افلاطون، دلالت بر نظریه‌ای دارد که به نظریه تذکر و مثل افلاطونی معروف گردیده است. افلاطون در چارچوب این نظریه، با آوردن تمثیل غار، و شخصی کـه در آن محبـوس گردیـده، و روی در دیـوار روبـروی در غـار دارد و تنهـا سایه‌های حقایقی که در بیرون غار اتفاق می‌افتد را در دیوار روبروی خود می‌بیند و آنها را واقعیت می‌پندارد، خاطرنشان می‌سازد که اساس معرفت یـادآوری اسـت و روح جاودانـه است و از اینجاست که وجود عالم مثل ضرورت می‌یابد. نظریهٔ تذکر یا مثـل افلاطـونی در اندیشه‌های اکثرقریب به اتفاق فلاسفه و عرفای بزرگ ایرانی نمود یافته و مورد توجه قرار گرفته است. مولوی به عنوان یکی از برجسته‌ترین عارفان ایرانی که شهرت جهانی یافته، و در سرودن مثنوی تحت تاثیر مستقیم قرآن کریم قرار داشته، با بهره‌گیری از الگوی تـذکری قرآن کریم، در مقام مذکّر قرار گرفته و مدام به مخاطبان خود در عرصـه‌هـا و زمینـه‌هـای

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

مختلف تذکر می‌دهد. این تذکرها همه جوانب و شؤون زندگی مادی و معنوی انسانها را در برمی‌گیرد؛ نکته‌هایی ناب که عمل به آنها سعادت دنیوی ما را در پی خواهد داشت. افزون بر این تذکر افلاطونی و نظریه عالم مثل این حکیم بزرگ یونانی هم مورد توجه مولوی قرار گرفته و در مواضع مختلف، با استفاده از تمثیل‌های خود ساخته، موضوع عالم مثل افلاطونی را به نوعی یادآوری کرده است. او در این عرصه هرگز مقلّد صرف نبوده و در اشارت‌هایی که به نظریه تذکر افلاطون دارد، دیدگاه‌ها و باورهای عارفانه خود را بر آن افزوده و به زیبایی تبین نموده است.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

کتابشناسی

۱. قرآن کریم

۲. آقا جمال خوانساری، محمد حسین، شرح بر غررالحکم و دررالحکم، جلد چهارم، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۶ش.

۳. ابن عربی، محیی‌الدین، فصوص‌الحکم ،به کوشش ابوالعلاء عفیفی، ج۱، بیروت:۱۳۶۵ش.

۴. ابوالبرکات بغدادی، المعتبر فی‌الحکمه، ج۱و۲، حیدرآباد دکن: ۱۳۵۷ش.

۵. ابوالفتوح رازی، حسین، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.

۶. ابوحیان توحیدی، محمد، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دار الفکر،۱۴۲۰ق.

۷. استعلامی، محمد، شرح مثنوی معنوی، تهران، انتشارات زواره، چاپ دوم، ۱۳۶۹ش.

۸. افلاطون، جمهور، ترجمه فولاد روحانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۸ش.

۹. پور نامداریان، تقی، عالم مثل افلاطونی، ناخودآگاه جمعی یونگ و عالم دل مولوی، پژوهشنامهٔ ادب حماسی، دورهٔ۱، شمارهٔ ۹، پاییز ۱۳۸۸ش.

۱۰. همو، داستان پیامبران در کلیات شمس، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول ،۱۳۹۴ش.

۱۱. تهانوی، محمدعلی، کشف اصطلاحات الفنون، بیروت، مکتبه لبنان: ناشرون، چاپ اول، ۱۹۹۶م

۱۲. دائره المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.

۱۳. رازی، فخرالدین المباحث المشرقیه، به کوشش محمد بن المعتصم بالله بغدادی، ج۱، بیروت: ۱۴۱۰ق.

۱۴. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن الکریم، دمشق، دارالعلم، بی‌تا.

۱۵. سهروردی، یحیی، حکمت الاشراق، مجموعه مصنفات، به کوشش هانری کربن، ج۲، تهران: ۱۳۷۲ش.

۱۶. سیده نصرت‌بیگم، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۴۱۲ق.

۱۷. الشبر، سید عبدالله، تفسیر القرآن الکریم، بیروت: دارالبلاغة للطباعة و النشر، ۱۴۱۲ق.

۱۸. صدرالدین شیرازی، محمد، شواهدالربوبیه، به کوشش جلال‌الدین آشتیانی، ج۱، تهران: ۱۳۶۰ش.

۱۹. الطباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، به ترجمه موسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین، الطبعة الخامسة. ۱۴۱۷ق.

۲۰. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، تهران: دانشگاه تهران و حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ش.

۲۱. همو، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم. ۱۳۷۲ش.

۲۲. الطبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.

۲۳. الطوسی، محمد بن حسن. التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی. بی‌تا.

۲۴. فارابی، ابونصر، الجمع بین رایی الحکمین: به کوشش البیر نصری نادر، ج۱، ۱۹۶۸م.

۲۵. فراهیدی، خلیل ابن احمد، کتاب العین، قم: انتشارات هجرت،چاپ دوم،۱۴۱۰ق.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

۲۶. فروزانفر، بدیع‌الزمان، احادیث مثنوی، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۱ش.
۲۷. همو، شرح مثنوی، شریف، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۴ش.
۲۸. الفیض الکاشانی، ملامحسن، تفسیر الصافی، تهران: انتشارات الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
۲۹. قرشی بنایی، سید علی‌اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه،چاپ ششم،۱۴۱۲ق
۳۰. القرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش
۳۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثانیة. ۱۴۰۳ق.
۳۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی الکلمات القرآن الکریم، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸ش.
۳۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیة. ۱۳۷۴ش.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]
[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.3.7]
[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]